كتاب ارغوانى نگاهى به جايگاه ايرانيان در علم قرائت، تفسير و حديث

معرفت سال بيستم- شماره 164-مرداد1390، 115-129

مهدى ياراحمدى\*

محمدزمان خدايى\*\*

چكيده

پيشرفت‏ها و دستاوردهاى ايرانيان در علوم قرآنى قرائت، تفسير و حديث بخش مهمى از عصر شكوفايى فرهنگى اسلامى را دربر گرفته است. بررسى تاريخى با تكيه بر كانون جغرافيايى علمى نشان مى‏دهد كه در عصر شكوفايى فرهنگى اسلامى، حداقل دو كانون اصلىِ خراسان و رى و دو كانون فرعىِ اصفهان و فارس مهم‏ترين مراكز علوم قرآنى ايران در قرون ابتدايى اسلامى بوده‏اند. در اين ميان خراسان كه خود به چهار قسمتِ جغرافيايى شمالى، شرقى، غربى و مركزى بخش‏پذير است، در زمينه تربيت دانشمندان علوم قرآنى بر شهر رى پيشى دارد. اين تحقيق با بررسى دانشمندان بزرگ ايرانى در علم حديث، قرائت و تفسير، ضمن نشان دادن جايگاه ايرانيان در عصر شكوفايى فرهنگى اسلامى، به معرفى كيفيت و كميت كانون‏هاى جغرافيايى علمى ايران در قرون ابتدايى اسلامى مى‏پردازد.

كليدواژه‏ها: ساسانيان، مسلمانان، قرائت، حديث، تفسير، عصر شكوفايى علمى و فرهنگى ايران.

مقدّمه

يكى از دستاوردهاى مهم ورود اسلام به ايران، شكستن چارچوب‏هاى طبقاتى تحميلى بود كه ساسانيان همانند سلسله‏هاى قبل به جامعه ايرانى تحميل مى‏كردند. با از بين رفتن طبقات قانونى ساسانيان و يكسان شدن مردم در برابر فاتحان جديد، طبقات پايين‏تر به سرعت شروع كردند به تمركز قوا در عرصه‏هايى كه پيش از آن، ورود به آنها ممنوع بود. مهم‏ترينِ اين عرصه، دانش بود. هنوز سه نسل از ورود اسلام به ايران نگذشته بود كه ايرانيان پايه‏هاى بسيارى از علوم قرانى مانند قرائت، حديث، و دانش‏هاى ادبى در زبان‏هاى پارسى و عربى را پديد آوردند يا تقويت كردند. در ميانه قرن دوم ايرانيان پيشتازى خود را در تمام عرصه‏هاى علوم اسلامى آغاز كردند و تا قرن پنجم هجرى اين پيشتازى را به يكه‏تازى تبديل كردند. ايرانيان در اين اعصار در بسيارى از علوم مانند حديث، صرف، نحو، عروض، قرائت، كلام، فلسفه، منطق، پزشكى، رياضى و تمام توابع آن، بسيارى از مهم‏ترين پيشرفت‏هاى قرون وسطى را به ثبت رساندند. به اين ترتيب در عصر شكوفايى فرهنگى اسلامى رداى ارغوانى علم بيش از هر مليتى ديگر به ايرانيان رسيد.

در ميان اين علوم، ايرانيان در سه علم قرآنىِ قرائت، تفسير و حديث جايگاه ويژه‏اى دارند. تاكنون چندين كتاب و مقاله درباره دستاوردهاى ايرانيان در علوم مذكور نگارش يافته است، با اين حال، در بيشتر اين نوشته‏ها، به داورى درباره آثار و آراى نويسندگان و محققان علوم سه‏گانه پيش‏گفته پرداخته شده است. بنابراين، نگاهى با دقت نظر در ترتيب تاريخى و ويژگى‏هاى جغرافيايى محققان و علماى ايرانى در قرون آغازين اسلام در ايران لازم به نظر مى‏رسد.

يكى از نوآورى‏هاى موردنظر نويسندگان اين مقاله بخش‏بندى جغرافيايى كانون‏هاى علمى ايران در دوره شكوفايى فرهنگى اسلام است. اين ديدگاه جغرافيايى نشان مى‏دهد كه مى‏توان در برخى از علوم، پيشرفت‏هاى علمى را به چند كانون ويژه مانند خراسان، رى و گاهى اصفهان و فارس تفكيك نمود. براى توضيح دليل‏هاى پيشرفت‏هاى علمى در مناطق مى‏توان از تغييرات تاريخ سياسى هريك از مناطق گفته شده بهره گرفت و نقش تاريخى و ميزان تأثير حكومت‏ها را در توسعه علوم گوناگون را مدنظر قرار داد. نگارندگان در اين مقاله كوشيده‏اند به اين سؤال پاسخ دهند كه:

برترى‏هاى ايرانيان در عصر شكوفايى فرهنگى اسلام در سه شاخه قرائت، تفسير و حديث را چه كسانى و در كجا پديد آوردند؟

مهم‏ترين فرضيه در پاسخ به اين پرسش اين است كه: دستاوردهاى ايرانيان در علم قرائت، حديث و تفسير در كانون‏هاى جغرافيايى خاص صورت گرفته است.

پيشينه اجتماعى

چنان‏كه بيان شد، نخستين نتيجه فورى ورود اسلام به ايران، از ميان رفتن نظام طبقات اجتماعى دوره ساسانى بود. اين اختلاف طبقاتى، به پديد آمدن نهضت‏هاى مهمى مانند مانوى و به ويژه مزدكى در دوره ساسانى انجاميد. از بين رفتن طبقات و محدوديت‏هاى آن و يكسان شدن مردم در برابر قانون موجود كه نشئت گرفته از تعاليم قرآن و سنت نبوى بود، باعث گرديد تا ايرانيان از بسيارى امتيازاتى كه در دوره ساسانى و حتى اشكانى محروم بودند، برخوردار شوند.

يكى از مهم‏ترين اين امتيازات، كه اسلام بر آن فراوان تأكيد داشت، تحصيل دانش بود؛ امتيازى كه مردم تشنه علم دانش ايران تقريبا بى‏درنگ و با تمام توان از آن بهره بردند. بديهى است كه در ميان درباريان، به ويژه دبيران و اشراف سابق، نيز شمارى از نعمت سواد برخوردار بودند و در اين دوره مى‏كوشيدند برخى از آثار پارسى را به عربى برگردانند. ما درباره اينان چيز زيادى نمى‏دانيم، اما مى‏دانيم كه در دوره‏هاى ابتدايى اسلام آثار نسبتا فراوانى از فارسى به عربى برگردانده شده و مورد استفاده محققان اسلامى بعدى قرار گرفته است؛ به صورتى كه در قرون ابتدايى اسلامى نامه‏هاى بسيارى وجود داشته كه علاقه‏مندان ـ به ويژه شاعران كه مهم‏ترين مبلغان دوره شكوفايى بودند ـ از آن بهره مى‏بردند.

عموما ايرانيان به عللى خاص از بهترين مفسّران و صرف و نحونويسان زبان عربى در اين دوره بوده‏اند. اين امر به آن دليل بود كه آنها گاه زبان قرآنى را حتى دقيق‏تر از عرب‏ها تجزيه و تحليل مى‏كردند؛ دقيقا بدين علت كه عربى زبان مادرى ايرانيان نبود و از اين‏رو آنها به ضرورت فهم همه جوانب آن آگاه‏تر بودند.1

گام نخست: سلمان فارسى

ريشه‏هاى پيروزى‏هاى علمى و فرهنگى ايران در چهار قرن اول اسلامى را مى‏توان در هنگامه تولد حكومت اسلامى در مدينه يافت؛ جايى كه با نخستين ايرانى مسلمان، سلمان فارسى، آشنا مى‏شويم. سلمان، از اصحاب ويژه رسول خدا صلى‏ الله ‏عليه ‏و‏آله بود، جايگاه بسيار بلندى در عرفان و تصوف دارد.2 او نخستين فردى است كه قرآن را به زبان ديگرى ترجمه كرده است؛3 پس مى‏توان گفت نهضت ترجمه اسلامى با يك ايرانى يعنى سلمان فارسى آغاز شده است.

سلمان، نيز بر قرآن تفسيرى نوشته است4 كه امروزه در دست نيست و به دليل روحيات ايرانيان بعيد نيست كه اين تفسير در سال‏هاى نخستين اسلام مورد استفاده گسترده ايرانيان واقع شده باشد. طرفدارى سلمان فارسى از بزرگانى چون حضرت على عليه‏السلام و ابوذر غفارى در مسائل سياسى دوره حاكميت اصحاب سقيفه بنى‏ساعده و پذيرش سمت سياسى مهم فرماندارى مداين5 با وجود حمايت از شيعيان على عليه‏السلام، نشان از جايگاه والاى سلمان در ميان حكومت اسلامى مدينه دارد. سلمان فارسى در مسئله جانشينى پيامبر به حمايت از على عليه‏السلامپرداخت و از ميان سيزده يار آن حضرت يكى از چهار ركن شيعه به شمار مى‏رود.6

البته حضور سلمان در ميان عرفا و جايگاه بلند او در تصوف كه هنوز هم پابرجاست، نشانه‏هاى روشنى از گوشه‏نشينى و انزواى زودهنگام اوست. به همين دليل، سلمان در دورانى كه ايران به دست مسلمانان در حال فتح بود، گوشه عزلت گزيده بوده و دين خود را در دنيا پاس مى‏داشت. شايد دليل رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله براى ستايش ايرانيان در خردآموزى و فرمودن اين حديث كه «اگر دانش در ثريا باشد مردانى از فارس به آن دست مى‏يابند»، با اطلاع حضرت از دانش سلمان بوده است. نقش سلمان در اسلام به قدرى پررنگ بود كه او در زمره اهل‏بيت عليهم‏السلامخوانده شد.

به هر صورت براى بررسى دستاوردهاى علمى و فرهنگى ايرانيان در دنياى اسلام نياز داريم كه اين فرايند را از مبدأ يعنى از قرآن و علوم مرتبط با آن آغاز كنيم؛ درست در جايى كه نقطه اوج عظمت‏علمى‏اسلامى‏درآن‏نهفته‏است.

علم قرائت

ريشه‏يابى دانش‏هاى ايران اسلامى را بايد در منشأ اسلامى آن جست‏وجو كرد. نخستين منبع موجود اسلامى در اين‏باره قرآن است كه خود، نمونه هميشه كاملى از برخى از دانش‏هاى عربى مانند صرف، نحو و بلاغت بوده است. نخستين ايرانى كه درباره قرآن دست به تحقيق يا نگارش زد، صحابى ايرانى، سلمان فارسى بوده است.7 قرآن مبدأ بسيارى علوم در اسلام است و شايد بتوان گفت نخستين علم مرتبط با قرآن، علم قرائت قرآن است. پيدايش علم قرائت در حوالى سال 110 قمرى در سرزمين ايرانى‏نشين عراق عرب صورت گرفت. در اين دوره امام جعفر صادق عليه‏السلامبا دانش بى‏پايان خويش دروازه‏هاى بسيارى از علوم قرآنى را به روى علاقه‏مندان گشودند.8 اياس بن تغلب، بنيان‏گذار علم قرائت، نيز از چنين افرادى بود.9

قبيله تغلب هرچند قبيله‏اى عربى محسوب مى‏شود، از ميانه دوره ساسانى زير حاكميت ايرانيان قرار داشت و همواره در جنگ‏هاى گوناگون همراه سپاه ايران به جنگ دشمنان مى‏رفت. در دوره ورود اسلام به ايران بارها اين قبيله به طرفدارى ساسانيان بر ضد مسلمانان وارد جنگ شد، اما در همه نبردها شكست خورد.10

به هر صورت بانى علم قرائت، اياس‏بن تغلب شاگرد امام جعفر صادق عليه ‏السلام بود.11 اياس پس از بررسى دقيق قرآن علم قرائت را در سال‏هاى ابتدايى قرن دوم هجرى قانون‏مند كرد. پس از اياس مهم‏ترين شاگردش يعنى حمزه‏بن حبيب راه او را به بهترين وجه پى گرفت. حمزه‏بن حبيب از موالى ايران و يك ايرانى تمام‏عيار محسوب مى‏شد. به اين ترتيب علم قرائت تولد و شكل‏گيرى خود را وامدار دو ايرانى بود.12

در طول قرن‏ها قاريان فراوانى از ملل گوناگون ظهور كرده‏اند، اما در قرون ابتدايى اسلام و پس از رحلت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، از ميان قاريان قرآن هفت قارى شهرت بيشترى داشتند. اين هفت قارى كه از قاريان نخستين نيز محسوب مى‏شوند، از ميان اصحاب و تابعين برخاسته‏اند و عبارت‏اند از: عاصم، نافع، ابن‏كثير، كسايى، ابوعمروبن العلاء، حمزه‏بن حبيب و عبداللّه‏بن عامر.13

در ميان هفت قارى مقدم، سه تن عرب و چهارتن ايرانى‏اند. همين برترى عددى، خود گواهى بر برترى ايرانيان در علوم قرآنى بر ساير ملل مسلمان در عرصه دانش است. اين چهار مرد علاوه بر قرائت در علوم دينىِ ديگر، به ويژه حديث، نيز جايگاه بلندى دارند. جايگاه اين چهار تن را از آنجا مى‏توان بالاتر از سه قارى اول دانست كه اينان به زبانى غير از زبان مادرى خود سخن مى‏گفتند و اين نكته ارزش ايشان را بالاتر مى‏برد.

سه قارى عرب‏زبان در مجموع از منظر تاريخى پيشگام‏تر از چهار قارى ايرانى‏اند. در دوره امويان به رغم فشارهاى فزاينده ايشان بر ايرانيان، باز هم بزرگ‏ترين قاريان قرآن، همگى ايرانى بودند. در ميان سه قارى عرب، عبداللّه‏بن عامر از عرب‏ها بود. ابوعمروبن العلاء نيز دانشمندى عرب‏زبان و در قرائت قران در جزيره از برترين افراد بود. اما حمزه‏بن حبيب، آخرين قارى بزرگ دوره مقدم اسلام، ايرانى است.

اما در ميان چهار قارى ايرانى عاصم‏بن ابى‏النجود در زمره موالى ايرانى بود. عاصم از توسعه‏دهندگان مهم علم قرائت بوده است. نقش عاصم در اين مورد بسيار درخشان و شايان ذكر است.14

نافع غلام ديلمىِ عبداللّه‏بن عمر، از صحابه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بود. برخى نافع را از اهالى اصفهان دانسته‏اند. نافع در علم حديث اهل تسنن نيز جايگاه بسيار بالايى دارد.15 البته احتمال داده مى‏شود كه بيشتر آثار نافع بعد از مرگش در سال (117 ق/ 736م) به او نسبت داده شده باشد؛ زيرا از منظر زمانى نافع همزمان با توسعه علم قرائت نيست. پس روايات منسوب به او مى‏توانسته به شهرت او منجر گردد.

اما ستاره درخشان علم قرائت، على‏بن حمزه‏بن عبداللّه‏بن بهمن‏بن فيروز معروف به كسايى است.16 كسايى كه شيوه قرائت خاص خود را داشته، نقش بسزايى در گسترش اين علم در ميان علوم قرانى داشته است. كسايى علم قرائت را تا حد يك هنر ارتقا داد و آن را به جايگاهش به عنوان هنرى برگرفته از نشانه‏هاى الهى نزديك كرد. او داراى قرائت ويژه‏اى بود و استاد قرآنِ پسران هارون مأمون و امين بود. بسيارى از ارجاعات علم قرائت در دوره‏هاى بعد، حتى تا به امروز، به كسايى بيش از شش تن ديگر است. كتاب معروف كسايى رسالة فى لحن عامه است. او براى يادگيرى زبان عربىِ خالص مدت‏ها در ميان عرب‏هاى باديه‏نشين به سر برد.17 كسايى در توسعه علم قرائت مكتب رى بسيار كوشيد. او در دوران حياتش با سيبويه كه اهل بيضاء فارس بود، در علم نحو نيز به رقابت علمى مى‏پرداخت. در هر صورت شهرت عالم بزرگ كسايى در قرائت، بيش از توانايى‏هاى او در علوم ديگر است. كسايى در سال 182 ق / 800م. درگذشت.

پس از كسايى كسى نتوانست در قرائت گوى سبقت از وى بربايد؛ اما اين مسئله به معناى تعطيلى اين علم نزد ايرانيان نبود. در اين دوران مى‏توان قاريان ايرانى را نام برد كه در دنياى اسلام شهرت يافته بودند. در ميان ايشان يكى ديگر از منسوبان خاندان علم‏پرور مهران ديده مى‏شود. احمدبن حسين‏بن مهران نيشابورى، كه همان‏گونه كه از نامش مشخص است، به مكتب خراسان وابسته بوده است. اين قارى‏قرآن در سال 379ق/991 ميلادى درگذشت.18

به اين ترتيب هرچند نمى‏توان اياس‏بن تغلب را يك ايرانى تمام‏عيار دانست و پيدايش علم قرائت را به ايرانيان نسبت داد، عملاً پس از سپرى شدن كمتر از يك قرن از ظهور دين مبين اسلام ايرانيان توانستند جايگاه بلندى در علم قرائت در جهان اسلام به دست آوردند.

علم تفسير

علم تفسير يا به بيان ساده‏تر، علم برداشت معانى قرآن كريم، يكى از بزرگ‏ترين و مهم‏ترين علوم قرآنى است. در تفسير قرآن كريم از همان ابتدا شخص رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهتمام مفسّران ديگر را تحت شعاع خود قرار داد. پس از رسول خدا شمارى از صحابه نزديك به ايشان مهم‏ترين مفسّران قرآن بودند. در اين دوره بسيارى از صحابه رسول خدا به اجتهاد خود يا خليفه رفتار مى‏نمودند. اما در ميان ايشان كسانى چون حضرت على عليه‏السلام، ابن‏مسعود و ابن‏عباس در علم تفسير بيش از ديگران مورد توجه بودند.19

در كنار ايشان ابوذر غفارى و سلمان فارسى نيز به گونه شفاهى و كتبى قرآن را تفسير مى‏كردند. البته از ميان تفسيرهاى اين صحابه، تنها مى‏توان برخى از آراى حضرت على عليه‏السلام را در خطبه‏هاى نهج‏البلاغه و برخى از آراى ابن‏عباس و ابن‏مسعود را در برخى متون فقهى قرون بعدى يافت. ابن ابى‏كعب و كعب‏الاحبار از ديگر مفسران مهم اين دوره‏اند، كه در تفسير شاخص‏هاى جديدى را بر مبناى توجه به كتب دينى پيش از قرآن بنا نهادند. در اين ميان تفاسير سلمان كه پير طريقت صوفيان بود، نقش مهمى در عرفان اسلامى بازى كرد. وى پس از رحلت پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، تفسيرى نيز از قرآن به نگارش درآورده است.20 نصر و شهيد مطهّرى، سلمان را نخستين مفسّر بزرگ شيعه دانسته‏اند.21

بديهى است كه در ميان اين مفسّران قرآن ايرانيان چندانى به چشم نيايد. در اين دوره جز سلمان فارسى، فقط نام يك ايرانىِ ديگر آن هم از ميان ابناء يمن ديده مى‏شود: طاووس يمنى كه درباره او چيز زيادى نمى‏دانيم. برخى از آراى اسلام و زردشت در موارد گوناگون مشابه يكديگرند، پس شايد طاووس با تقويت مطالعات خود و در نظر داشتن فرضيه‏اى مشابه با فرضيه اتحاد اديان كه در قرآن بارها تصريح شده است، تفاسير خود را ارائه مى‏داده است. بررسى ويژگى‏هاى اجتماعى سرزمين يمن اين احتمال را تقويت مى‏كند كه طاووس به علت وجود مسيحيان و يهوديان در يمن در تفسير خود مى‏توانسته است، از آراى ساير اديان ابراهيمى نيز بهره جويد و به همين دليل است كه او تنها مفسّر بزرگ قرآن در چهار قرن بعدى در يمن مى‏باشد.22

قبل از اتمام قرن دوم تنها يك ايرانى ديگر در فهرست مفسّران قرآن ديده مى‏شود. حسين‏بن سعيد اهوازى مفسّر شيعه مذهب و از اصحاب امام كاظم، امام رضا، امام جواد و امام هادى عليهم‏السلاماست23 كه در نيمه دوم قرن دوم هجرى مى‏زيست.24 سيدحسين نصر و شهيد مطهّرى در بخش چهاردهم از جلد چهارم كتاب تاريخ ايران به روايت پژوهشگران دانشگاه كمبريج حسين‏بن سعيد اهوازى را معاصر امام چهارم زين‏العابدين عليه‏السلامدانسته‏اند كه گويا از منظر تاريخى صحيح نيست.25

طبيعى است شاگردى كه افتخار مصاحبت با چهار امام را داشته باشد، دانشمندى برجسته خواهد بود. حسين‏بن سعيد در ضمن يكى از اولين مفسّران شيعه قرآن ايرانى است. حسين‏بن سعيد را مى‏توان يكى از پل‏هاى ارتباطى بين طبقه دانشمندان متأثر از جندى شاپور با علوم اسلامى دانست. او علاوه بر تفسير در بسيارى از علوم ديگر نيز دست داشته است.

با شروع قرن دوم و توسعه اسلام در ايران، زبان عربى رفته رفته بيشتر مورد توجه قرار گرفت. همچنين با ظهور نسل دوم و سپس نسل سوم، اينك ايرانيان از ساسانيان چيزى جز در داستان‏ها نخوانده و نشنيده بودند. ايشان در عمل مى‏ديدند كه از دروازه‏هاى پيرنه در جنوب فرانسه تا دروازه‏هاى هندوستان، مسلمانان همه جا فاتح‏اند، وجود چنين افتخارى براى نسل سوم كه بوى ساسانيان نيز به مشامشان نخورده بود، بسيار باارزش‏تر از ميراثى بود كه ايشان را با تحميل در طبقات، از بسيارى حقوق اجتماعى محروم كرده بود. به اين ترتيب ايرانيان از نسل سوم پس از سقوط ساسانيان كم‏كم در همه عرصه‏هاى علوم و فنون ظاهر شدند. اين نيروهاى جديد كه پارسى زبان مادرى‏شان بود، در اغلب موارد به زبان عربى، بهتر و قانون‏مندتر از عرب‏ها سخن مى‏گفتند. اين نقطه آغاز توسعه دانش اسلامى به دست ايرانيان بود.

پس از سال 100 ق / 718م و شروع قرن دوم اسلامى اكثر دانشمندان اسلامى در علم تفسير كم‏كم به مليت ايرانى متمايل بودند. در ميان مفسّران مهم قرن دوم مى‏توان به سليمان‏بن مهران عماش اشاره كرد.26 او از اهالى دماوند و در دوره‏اى بسيار حساس، از برترين مفسّران قرآن در جهان اسلام بود. عماش نقش مهمى در پايه‏گذارى دانش ايرانى ـ اسلامى در رى داشت. او جايگاه مهمى در تفسير قرآن در ميان مفسّران مقدم ايرانى دارد. البته وجود سليمان‏بن مهران ـ كه احتمالاً به خاندان بزرگ مهران وابسته بود، مى‏تواند نشانى مهمى از هضم‏شدن خاندان‏هاى مهم ايرانى در فرهنگ و تمدن اسلامى باشد.27

اما ديگر مفسّر بزرگ ايرانى در اين عهد مقاتل‏بن سليمان است. هنوز به درستى مشخص نيست، كه مقاتل اهل رى بوده است يا خراسان. او اهل هر جا بوده، نقش مهمى در توسعه علم منطقه داشته است؛ زيرا بسيارى از علوم قرآنى و همچنين ساير دانش‏هاى اسلامى برخاسته از علم تفسير است. مقاتل كه شهرتى بيشتر از عماش داشته است، همزمان با عماش در سال 150ق / 767م درگذشت.28 شهرت مقاتل به قدرى بوده است كه شافعى، يكى از چهار امام بزرگ اهل‏تسنن، درباره او مى‏گويد: مردم در علم تفسير به مقاتل نيازمندند.29

اما در ميان مفسّران ايرانى، يك جايگاه ويژه وجود دارد و آن، ابوزكريا، فراءبن يحيى‏بن زيادالاقطع ديلمى چهره سرشناس است.30 گويا لقب «الاقطع» نشانه‏اى از نسلش نيست؛ زيرا كنيه او ابوزكرياست. شايد كلمه اقطع، نشانه‏اى ازقدرت بسيار زياد او در علم تفسير بوده و بيانگر اينكه پس از فراء در تفسير قرآن كسى مانند او نمى‏تواند بيايد. تفسير فراء المعانى نام داشت.31 گويند اين تفسير زمانى نوشته شد كه يكى از شاگردان فراء از وى درخواست كرد جزوه‏اى بهاو دهد تا بتواند با كمك آن به پرسش‏هاى دينى و تفسير قرآن به بهترين وجهى پاسخ دهد.32

در پاسخ به اين كار فراء در روز جمعه شاگردان را فراخواند و در حضور قارى كه آيات را يك‏به‏يك مى‏خواند، آنها را تفسير مى‏كرد.33 اين شيوه تفسير قرآن و مقبوليت بزرگ آن در ميان علماى خراسان و رى در قرون دوم و سوم، نشان از هوش و توانايى خارق‏العاده فراء دارد. ابن خلكان، نويسنده يك دائره‏المعارف علمى در قرون بعد كه مى‏توان او را يكى از فلاسفه علم مقدماتى اسلامى‏دانست،فراءرابزرگ‏ترين‏مفسّرقرن‏دوم‏مى‏داند.34

در قرن سوم فاصله بين مفسّران شيعه و سنى افزايش يافت. در اين قرن در ايران تفاسير قرآن به دو صورت كاملاً مستقل ديده مى‏شود. در ميان اين افراد، مفسّرانى ديده مى‏شوند كه آثارشان سالم باقى مانده و مورد استفاده تاريخ‏نگاران و مفسّران قرون بعد قرار گرفته است.

در ميان ساير مفسّران شيعه در قرون ابتدايى اسلامى كه به دليل علاقه ايرانيان به مذهب شيعه نمودهاى بيشترى در تاريخ ايران دارند، مى‏توان حداقل پنج مفسّر بزرگ ديگر را در اين دوره همزمان با امامان شيعه نام برد. از ميان اين پنج مفسّر بزرگ على‏بن مهزيار اهوازى، محمد و خالدبن حسن برقى، هر سه معاصر امام رضا عليه‏السلامهستند.35 دو تن ديگر، يكى على‏بن ابراهيم قمى است كه در سال 306 ق / 918م هنوز زنده بود و ديگرى ابن بابويه (على‏بن بابويه قمى) كه در 323 ق / 935م درگذشت. ابن بابويه كه معاصر آغاز دوران غيبت صغرى و كبراى امام زمان عليه‏السلام بوده است، از علماى طراز اول شيعه به شمار مى‏رود.36

آرامگاه على‏بن مهزيار در اهواز مورد احترام اهالى شهر قرار دارد، به گونه‏اى كه اين مقبره مهم‏ترين زيارتگاه شهر محسوب مى‏شود. على‏بن مهزيار همانند آن دو تن ديگر، از عالمان مهم ايرانى نيمه دوم قرن دوم و ابتداى قرن سوم است. او علاوه بر تفسير در علوم ديگر مانند حديث نيز بسيار مشهور است.

از مفسّران شيعه قرن چهارم مى‏توان از عياشى سمرقندى و ابوالعباس اسفراينى نام برد.37 اين دو تن ادامه‏دهندگان راه تفسير در مكتب خراسان و رى در دوره شكوفايى فرهنگى ايران‏اند. اما در ميان ايشان عياشى اقبال بيشترى در عصر خود و تا شش قرن بعد داشته است؛ به گونه‏اى كه حتى در دوره ابن‏النديم نيز هنوز آثار عياشى در خراسان خريداران فراوانى داشته است.38

از قرن پنجم به دليل درگيرى‏هاى سلجوقيان و غزنويان در خراسان و توابع آن، نهضت علمى ايران در برخى رشته‏ها، به ويژه علوم دينى، كم‏كم به خارج از ايران و به ويژه به مركز مهم شيعه، نجف، منتقل شد. در اين ميان علماى تفسير نيز مانند ساير عالمان دينى، به تحصيل و تدريس در جوار بنيان‏گذار مذهب شيعه، حضرت على عليه‏السلامبيشتر تمايل داشتند؛ پديده‏اى كه هنوز هم پس از نه قرن ديده مى‏شود. در ميان مفسّران بزرگ شيعه در اين عصر مى‏توان به ابن مرزبان، از نوادگان يزدگرد سوم، اشاره كرد.39 او در كتاب معروفش خصائص قرآن، به بررسى ويژگى‏هاى كلام خدا ازديدگاه‏هاى نو مى‏پردازد. اين كتاب هنوز هم پس از 9 قرن در موارد بسيارى مورد توجه علماى تفسير و كلام قرار دارد. ابن مرزبان در سال 418ق / 1027م در نجف درگذشت.40

اما مكتب خراسان نيز در اين دوره بدون راهبر نماند. فضل‏بن شاذان نيشابورى در اين زمان در خراسان و مركز علمى آن، نيشابور، چراغ علم تفسير شيعه را روشن نگاه داشت. اما در اين ميان خراسان بزرگ مرد ديگرى را به دنياى علوم دينى معرفى كرد. اين فرد ابوجعفر محمدبن حسن طوسى، معروف به «شيخ طايفه» است. شيخ طايفه در طوس زاده شد، اما بخش مهمى از زندگى خود را در بغداد گذراند.41 او در سال 460ق / 1072م در نجف اشرف به ديار باقى شتافت. از ميان آثار وى تفسير التبيان شهرتى عالمگير دارد. هنوز هم قرن‏ها پس از شيخ طايفه اين كتاب طراوت و تازگى خاصى در تفسير از خود بر جاى گذاشته است. بسيار از شيعيان جهان اين كتاب را برترين كتاب تفسير قرآن مى‏شناسند.42شيخ طايفه علاوه بر تفسير التبيان، مصباح‏المجتهد، الحل و العقد، تهذيب‏الاحكام و استبصار را در فقه و ساير علوم ديگر نيز نگاشت.43 طوسى شاگرد شيخ مفيد بانى حوزه علميه نجف اشرف است؛ حوزه‏اى‏كه‏هنوز پابرجاست.44

اما پس از مفسّران شيعه نوبت به مفسّران اهل تسنن مى‏رسد. در ميان مفسّران اهل تسنن، مفسّران مذاهب شافعى و حنفى در ايران بيش از دو مذهب ديگر مهم‏اند. همانند مفسّران شيعه‏مذهب، مفسّران اهل تسنن نيز عمدتا وابسته به دو مكتب رى يا خراسان بودند.

در قرن سوم در ايران چند مفسّر بزرگ سنى‏مذهب پديد آمدند. نخستين مفسّر بزرگ اهل تسنن در قرن دوم، ابوحامد محمودبن احمد فرجى سمرقندى است كه در سال 208 ق / 824م ديده به جهان گشود و در سال 250ق / 865م ديده از جهان فروبست.45 او از دانشمندان بنام علوم دينى بود كه در تفسير، حديث و فقه يد طولايى داشت و از بنيان‏هاى علومدينى اهل تسنن در مكتب خراسان بود. درگذشت زودهنگام اين مفسّر بزرگ ضايعه دردناكى براى دنياى علم محسوب مى‏شود.

اما به طور همزمان ديگر كانون علم ايران يعنى رى نيز از قافله عقب نماند. ابويحيى جعفربن محمد رازى زعفرانى يكى از بزرگ‏ترين مفسّران قرآن در مذاهب اهل تسنن بود. سيوطى او را امام‏الفسرين خوانده است.46 او در سال 279 ق / 893م درگذشت.47

ديگر مفسّر بزرگ اين قرن مردى است كه نه تنها در تفسير، بلكه در علوم ديگر قرآنى و ادبى زبان زد عام و خاص است. اين مرد محمدبن جرير طبرى مورخ بزرگ، عالم حديث، فقيه و صاحب تفسير معروف جامع‏البيان است. بلعمى اين كتاب را به فرمان نوح‏بن منصور سامانى به فارسى برگرداند. طبرى بزرگ‏ترين نثرنويس عربى در تاريخ است. كتاب تاريخ وى كامل‏ترين نمونه نثرنويسى يك نويسنده غيرعرب در زبان عربى خوانده مى‏شود. محمدبن جرير طبرى در سال 310 ق / 923م درگذشت.

در سال‏هاى انتهايى قرن سوم و آغاز قرن چهارم، ايرانيان در خارج از ايران نيز از بزرگ‏ترين مفسّران و فقيهان علوم اسلامى خوانده مى‏شدند. ابوبكر محمدبن ابراهيم‏بن منذر نيشابورى كه در مكه مى‏زيست، نمونه‏اى از اين سخن است. منذر نيشابورى داراى تفسيرى است كه سيوطى آن را بى‏مانند خوانده است.48

اما با شروع قرن چهارم، علم تفسير همراه با ساير علوم دينى رشدى سريع يافت و به روزهاى اوج خود نزديك شد. در نيشابور از كانون‏هاى مهم مكتب خراسان، ابوبكر احمدبن محمد فارسى، واعظ و مفسّر نيشابور در اين قرن قدرتى بى‏چون و چرا در تفسير قرآن داشت. گويند در مجالس او هزاران تن حضور مى‏يافتند.49

اما قدرت علمى نيشابور در فارسى خلاصه نمى‏شد. ابوالقاسم حسن‏بن محمد نيشابورى مفسّر و واعظ معروفى بود، كه سيوطى او را بزرگ‏ترين مفسّر خراسان ناميده است.50 او معلم ثعلبى بود و در سال 406ق / 1016م درگذشت.

ابوعبدالرحمن حيرى نيشابورى (360ـ430ق/ 970ـ1039م) كه علاوه بر تفسير، قارى نيز بود و با وجود نابينايى از دانشمندان بزرگ اين دوره محسوب مى‏شد.51 ابوعثمان صبورى نيشابورى (373ـ449ق / 983ـ1058م) نيز كه علاوه برتفسير در حديث نيز از شهرت برخوردار بود، از دوستان حيرى نيشابورى بود. صبورى فردى عارف‏مسلك بود. او در تقوا و تيزهوشى ضرب‏المثل خراسانيان بود.52

در هرات كانون مهم ديگر مكتب خراسان ابوحامد احمدبن محمد هروى، مفتى هرات كه مذهب شافعى داشت، در همين دوره از بزرگان تفسير بود. ابوحامد معلم عالم بزرگ حديث حاكم نيشابورى بود. او در سال 355ق/ 968م درگذشت.53

در اصفهان كه از اين دوره كم‏كم خود به كانونى مستقل از رى تبديل مى‏شد، ابوسعيد حسين‏بن محمد اصفهانى زعفرانى نيز كه از منابع مهم عالم معروف ديگر علوم قرآنى ابونعيم اصفهانى بود، در اين دوره مى‏زيست. حسين اصفهانى در سال 369ق/ 980م درگذشت.

رى كانون ديگرْ تمدن ايرانى و هماورد علمى خراسان در اين عهد نيز از علماى بزرگ تفسير اهل تسنن بى‏نصيب نماند. ابوحسن على‏بن موسى‏بن يزداد قمى كه حنفى مذهب بود، در رى حضور داشت. وى در سال 350ق درگذشت. در رى مفسّر بزرگ ديگرى نيز در همين عصر مى‏زيست. او احمدبن فارس‏بن زكريا لغوى قزوينى بود كه در آغاز شافعى و سپس مالكى شد. دو تفسير مهم او جامع‏التاويل و غريب اعراب قرآن بود.54

به اين ترتيب در كنار عالمان شيعه ايران، علماى اهل تسنن اين سرزمين نيز پا به پاى ايشان، نقش مهمى در توسعه علوم دينى ايران و جهان اسلام داشتند. البته بايد گفت كه در اين دوره به دليل تمايل فراوان به علوم دينى در ميان علاقه‏مندان به دانش، تقريبا در تمام دنياى اسلام مفسّرانى كوچك يا بزرگ ديده مى‏شود و هر منطقه نسبتا در اين امر مستقل از دنياى خارج است. البته اين مسئله منحصر به علم تفسير و فقه است و ساير علوم دينى را شامل نمى‏شود.

علم حديث

علم حديث اهميت فراوانى در اسلام دارد، زيرا گفتار و كردار پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مورد توجه مسلمانان و منبع فقهى ايشان در مورد مسائلى بود كه پس از رحلت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به وقوع مى‏پيوست. نخستين كتاب‏هاى حديث مجموعه‏اى از روايات منسوب به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بود. علم حديث زمانى پديد آمد كه مسلمانان كوشيدند احاديث واقعى را از احاديث جعلى تشخيص دهند؛ زيرا در فقه اسلامى حديث پس از قرآن دومين منبع اصلى بود. در احاديث راويان حديث نيز بسيار مهم بودند. اين اهميت به مرور زمان، به تأسيس علم رجال انجاميد كه نقشى مهم در دانسته‏هاى تاريخى ما از قرون ابتدايى اسلامى دارد.

شكل كتاب‏هاى حديث بر دو نوع است. نوع اول، كتاب‏هاى مسند كه در آنها احاديث بر طبق قول آخرين فرد راوى نقل شده است. نوع ديگر كتاب‏هاى حديث مصنف است كه براساس موضوع مرتب شده است. بزرگ‏ترين علماى علم حديث شيعه و سنى، همه ايرانى‏اند. همچنين نقش ايرانيان در گرداورى اين احاديث و مجموعه‏هاى رسمى مشابه در اسلام سنى چنان عظيم است كه حتى اگر آنها در ديگر علوم دينى اسلامى هيچ شركتى نمى‏داشتند، سهم آنها در اين علوم همچنان بنيادى باقى مى‏ماند؛55 زيرا مؤلفان هر شش كتاب اصلى مرجع حديث اهل تسنن، كه به صحاح سته معروف‏اند، همگى ايرانى هستند.

در ميان راويان حديث، ظاهرا شيعيان كه مستقيما به حضرت على عليه‏السلام و از آن طريق به پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهمتصل‏اند، داراى قدمت بيشترى در حديث هستند. ايشان در طى چهار قرن كه از سلسله امامت برخوردار بودند، روايات بسيارى دارند. محققان شيعه چهار قرن اول اسلام كه همگى از آموزش در نزد امامان شيعه برخوردار بودند، گنجينه وسيعى از احاديث مربوط به پيامبر و ائمّه اطهار عليهم‏السلامدارند. در اين دوره، به ويژه در زمينه احاديث پيامبر نيز ظاهرا علماى شيعه موفق به جمع‏آورى حديث بيشترى شده‏اند. البته شيعيان چون به ضبط گفتار زنجيره امامان نيز علاقه‏مند بوده‏اند، احاديث بيشترى دارند. زنجيره امامت تا ابتداى قرن چهارم ادامه داشت. در اين دوران، به ويژه در عصر امام پنجم و ششم، حديث‏نويسان ايرانى احاديث بسيارى از ائمّه عليهم‏السلام ضبط و نگهدارى كردند.56

اما در كنار مذهب شيعه، اهل‏سنت نيز به حيات علمى خود ادامه داد. اين مذهب كه خود به چهار مذهب فرعى بخش‏پذير است، به دليل نداشتن مشكلات سياسى نظير مشكلات شيعيان، بهتر مى‏توانست به تحقيق درباره علوم موردنظر خود بپردازد.

راويان حديث در تسنن همچون تشيع اهميت بسيارى دارند. در ميان اين راويان، بى‏ترديد راويان سلسله‏الذهب به دليل حضور رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بالاترين اعتبار را دارند. منشأ سلسله‏الذهب به آن حضرت باز مى‏گردد. در نگاه اهل سنت پس از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در علم حديث، عبداللّه‏بن عمر قرار دارد. عبداللّه‏بن عمر پسر خليفه دوم بود. او در بخشى از دوران زندگى خود، به جمع‏آورى احاديث مى‏پرداخته است. پس از عبداللّه‏بن عمر، غلام يا مولى ايرانى او، نافع ديلمى، قرار دارد. در توضيحات مربوط به قرائت درباره نافع و اهميت او به اندازه كافى سخن گفته شد. اما به نظر مى‏رسد تخصص اصلى نافع در علم حديث باشد. در سلسله‏الذهب پس از نافع، مالك‏بن انس پيشواى مذهب مالكى قرار دارد.57

نكته مهم درباره سلسله‏الذهب اين است كه هر سه (عبداللّه‏بن عمر، نافع و مالك‏بن انس) شخصيت بزرگ دينى در حاشيه حرمين شريفين قرار داشته و بيشتر عمر خود را در سرزمين وحى سپرى كرده‏اند؛ اما پس از ايشان بزرگانى وارد عرصه حديث شدند كه پيوستگى‏هاى مهمى با ايران و ايرانيان داشتند؛ به گونه‏اى كه از ميان ده راوى بزرگ شيعه و سنى حديث اسلامى، هر ده تن ايرانى بودند.

اما در فاصله بين نافع و محدثان شش‏گانه اهل‏تسنن كه به «صحاح‏السته» معروف‏اند، دو محدث بزرگ پديد آمدند. پس از نافع قديمى‏ترين راوى حديث يحيى‏بن معين بود كه در سال 233ق/ 847م درگذشت و معلم بخارى بود.58 راوى معروف ديگرى كه معاصر يحيى‏بن معين بود، ابويعقوب اسحاق‏بن راهويه است كه در حدود سال 230ق/ 844م در نيشابور درگذشت. او نيز معلم بخارى و همچنين مسلم و ترمذى بوده است.59

شش عالم بزرگ علم حديث رسمى اهل تسنن كه به صاحبان صحاح‏السته معروف و همگى ايرانى‏اند، با بخارى آغاز مى‏شوند. بخارى همان‏گونه كه از نامش مشخص است در بخارا به دنيا آمد. شانزده سال براى جمع‏آورى حديث در عالم اسلام به مسافرت پرداخت. او در مجموع ششصد هزار حديث جمع‏آورى كرد. گويند او هيچ حديثى را پيش از وضو گرفتن و نماز گزاردن ضبظ نمى‏كرد.60 بخارى از مجموعه عظيم احاديث، تنها 7275 حديث را صحيح دانست و در كتاب بزرگش صحيح بخارى جاى داد. بخارى در سال 256ق / 870م در نزديكى سمرقند درگذشت.61

ابوحسين‏بن حجاج معروف، به مسلم، در نيشابور كانون مهم علم خراسان به دنيا آمد. او نيز به نقاط متفاوت جهان اسلام سفر كرد. او از دوستان نزديك بخارى بود. تأليف او نيز صحيح نام دارد.62 سومين محدث بزرگ اهل تسنن، ابوداود سليمان‏بن اشعث سجستانى است كه در سال 275ق/ 889م درگذشت. احاديث سجستانى بيشتر جنبه فقهى دارد. چهارمين عالم بزرگ حديث در ميان اهل‏سنت، ابوعيسى محمد ترمذى است كه در ترمذ به دنيا آمد و در همان جا درگذشت. تأليف او به عنوان جامع ترمذى در اختلاف آراء مذاهب بسيار مشهور است.63 ترمذى شاگرد بخارى بود و در سال 279ق /893م درگذشت.

پنجمين عالم بزرگ حديث اهل تسنن، ابوعبدالرحمن احمد نسايى است. او سفرهاى بسيارى در جمع‏آورى حديث به شام و مصر نموده است. او تمايلات شيعى داشت و چون احاديثى به نفع شيعه منتشر كرد، از سوى شاميان مورد بى‏احترامى قرار گرفت و بر اثر مضروب شدن در رمله يا مكه در سال 303ق / 916م درگذشت.64

ششمين عالم حديث تسنن، ابن‏ماجه، از نظر اعتبار، جايگاه متزلزل‏ترى در مقايسه با صاحبان پنج صحاح قبلى دارد. ابن‏ماجه قزوينى داراى كتابى به نام سنن ابن‏ماجه است. ابن‏ماجه در سال 273ق/ 886م درگذشت.65 برخى از بزرگان علم حديث اهل تسنن، عبداللّه‏بن عبدالرحمان دارمى سمرقندى، مؤلف سنن دارمى، را ششمين عالم بزرگ اين علم مى‏داند.66 دارمى در سال 255 قمرى درگذشت.

البته جز صاحبان صحاح سته، افرادى مانند محمدبن يحيى، معروف به ابن منده يا مانده از اهالى اصفهان، وجود دارند. او در علم حديث يد طولا و در اعتلاى علمى علم حديث در مكتب اصفهان نقش بسزايى داشت. او در سال 301ق/ 914م درگذشت.67

در قرن چهارم هجرى، حداقل سه عالم بزرگ حديث ديگر در ايران وجود داشتند كه آثارشان هنوز هم مورد توجه است. در ميان اين سه نفر ابوسليمان بُستى كه در مكتب نيشابور آموزش ديده بود و تأثير بسيارى بر توسعه و حفظ احاديث صحيح در اين دوره داشت، اولين فرد است.68 او معلم حاكم نيشابورى بود و در سال 388ق/ 998م در بُست درگذشت.69

پس از بستى عالم بزرگ حديث اهل تسنن جهان اسلام، ابوعبداللّه حاكم نيشابورى معروف به ابن‏البيع است. شهرت بسيار اين عالم بزرگ اهل تسنن براى كتاب فوق‏العاده المستدرك على صحيحين است.70 حاكم نيشابورى علاوه بر حديث در علوم ديگر دينى مانند فقه توانايى فراوانى داشت.

سامانيان حاكم نيشابورى را سمت‏هاى مهم قضايى و سفارت‏هاى بسيار مهم مى‏دادند. از جمله اين سمت‏ها كرسى قضاوت در گرگان و نيشابور و سفارت سامانيان در نزد بويهيان است. ظاهرا ابن‏البيع تمايلات شيعه داشت، به گونه‏اى كه ابن‏تيميه او را شيعه دانسته است.71 ابن‏البيع در سال 405ق / 1014م درگذشت.

اما در قرن چهارم با افول نسبى رى در علوم دينى، كم‏كم دو مركز مهم ديگر نشانه‏هايى از توسعه علوم دينى از خود نشان دادند. اين دو مركز اصفهان و قم بودند. در اصفهان يكى از بزرگ‏ترين محدثان تاريخ اين شهر در اين سال‏ها ظهور كرد. ابونعيم‏بن مهران اصفهانى صوفى معروف و مؤلف حليه‏الاوليا و تاريخ اصفهان و از منسوبان به خاندان مهران بود.72 او در سال 430ق / 1038م درگذشت. ابونعيم و مسلك او نقشى تابنده در كانون علمى و فرهنگى شهر اصفهان داشت. او از اجداد علّامه مجلسى عالم بزرگ شيعه محسوب مى‏شود.

اما پس از بررسى علماى حديث اهل تسنن، نوبت به علماى اهل تشيع مى‏رسد. پايه‏گذار علم حديث نيز در تشيّع سلمان فارسى است. گفته مى‏شود كه سلمان قبل از ظهور پيامبر عبارات جذاب جاثليق‏هاى رومى را جمع‏آورى مى‏كرده است.73 به اين ترتيب شايد به توان او را پايه‏گذار علم حديث در تاريخ اسلام دانست. بخشى از اين احاديث و عبارات در كتاب توحيد شيخ صدوق آمده است.74

پس از سلمان فارسى كه معاصر قطب عالم امكان و بزرگ‏ترين عالم و محدث تاريخ تشيّع، حضرت على عليه‏السلامبود، كم‏كم شخصيت‏هاى شيعه ايرانى نيز به دانشمندان حديث اين دوره پيوستند. بزرگ‏ترين محدثان شيعه همان مفسّران اهل تشيّع مانند حسين‏بن سعيد اهوازى، على‏بن مهزيار اهوازى، محمدبن خالد برقى و فضل‏بن شاذان نيشابورىاند كه سخنان ائمّه اطهار عليهم‏السلام را ضبط كرده‏اند.

البته در ميان محدثان شيعه چند عالم بزرگ ديگر نيز وجود دارند كه امروزه منبع عمومى عالم تشيّع درباره علم حديث به شمار مى‏روند. نخستين عالم مشهور ميثم تمّار از ياران امام على عليه‏السلام است كه در سال 61ق / 680م به شهادت رسيد.75 ميثم تمّار علاوه بر آراى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به گرداورى سخنان حضرت على عليه‏السلام و ساير ائمّه هدى عليهم‏السلام نيز پرداخت و در نوع خود از آغازگران علم حديث تشيّع و تعميم آن به ائمّه شيعه به شمار مى‏رود.

اما در عالم تشيّع سه فرد به نگارش چهار اثر مهم و اصلى در زمينه حديث پرداخته‏اند كه آراى ايشان در تمام جهان اسلام حجت به شمار مى‏رود. اين سه تن كلينى، شيخ صدوق و شيخ طايفهاند كه در بخش تفسير نيز آراى ايشان در كانون بررسى قرار گرفت.

محمدبن يعقوب كلينى از اهالى رى بود. او براى جمع‏آورى حديث به مسافرت‏هاى فراوانى رفت و سرانجام در بغداد سكنى گزيد و در اين شهر بود كه شاهكارش كافى را نوشت.76 در سال 329ق/ 940م در همانجا درگذشت.77 وى روى‏هم رفته 16099 حديث فراهم آورد.78 كلينى كه از دانش‏آموختگان مكتب رى محسوب مى‏شد، از علماى بزرگ تشيّع در عراق نيز به شمار مى‏آمد. آراى كلينى در فقه نيز بسيار جذاب و هوشمندانه است.

دومين نفر از پايه‏گذاران مكتب علمى قم، ابوجعفر محمدبن بابويه معروف به شيخ صدوق است. شيخ صدوق نيز به روال محدثان به سفرهاى بسيارى براى جمع‏آورى حديث پرداخت. او نيز نقش بسيار مهمى در فقه شيعه داشت. ابن‏بابويه در سال 381ق / 991م در نزديكى تهران درگذشت. كتاب برجسته او من لايحضره‏الفقيه دربردارنده 9044 حديث است.79

اما در ميان سه محدث بزرگ شيعه ابوجعفر محمدبن حسن طوسى معروف به شيخ طايفه، كه مفسّر قرآن نيز بوده است، اهميتى بيش از ديگران دارد. طوسى به دليل حضور در مهم‏ترين مركز علمى ايران در نيشابور خراسان، از منابع بيشترى برخوردار بود. او همچنين از آراى كلينى و شيخ صدوق نيز استفاده كرده است. دو كتاب بزرگ شيخ طايفه در حديث عبارت‏اند از: تهذيب‏الاحكام مركب از 13590 حديث و الاستبصار محتوى 5511 حديث.80

كتب اربعه در سراسر تاريخ شيعه به عنوان موثق‏ترين مجموعه حديثى تاكنون باقى مانده‏اند. امروزه مى‏توان گفت كه تنها اين چهار اثر مرجع حديث تشيّع در جهان اسلام‏اند و ساير آثار ديگر را در علم حديث تحت شعاع خود قرار داده‏اند.

نتيجه‏گيرى

با توجه به آنچه ذكر گرديد، مى‏توان گفت:

1. بررسى تاريخى نشان مى‏دهد كه هرچند علم قرائت را دو فرد عرب‏زبان پايه گذاشته‏اند، پيشرفت‏هاى بعدى اين دانش مديون دانشمندان ايرانى است. حمزه‏بن حبيب نخستين ايرانى نام‏آور در عرصه قرائت است. در پى او نافع و سپس ابن‏كثير قرار دارند كه از منظر تاريخى يكديگر را درك كرده‏اند. اما در ميان اين دانشمندان و در نقطه اوج علم قرائت كسايى قرار دارد. او در كانون علمى خراسان، تنها نيم قرن پس از تولد علم قرائت و در دوره‏اى كه ايرانيان با كمك وزراى ايرانى خليفه عباسى به دستاوردهاى علمى مهمى دست يافتند، علم قرائت را به اوج خود رساند.

2. ايرانيان در علم تفسير از ابتدا داراى دانشمندان بزرگى بوده‏اند. اما اين علم به دليل اينكه برداشت‏هاى افراد از كلام‏اللّه مجيد است، گونه‏هاى فراوانى دارد. يكى از عوامل اثرگذار در برداشت افراد، نوع شناخت آنان از عوامل و تعاريف جغرافيايى بوده است. به همين دليل مى‏توان گفت يكى از عوامل موجود در اختلافات بين تفاسير و برداشت متفاوت مفسّران، در عوامل جغرافيايى بوده است. در قرون ابتدايى اسلامى دو كانون جغرافيايىِ خراسان و رى در علم تفسير داراى اهميت بيشترى نسبت به كانون‏هاى فرعى بوده‏اند. خراسان به دليل پهنه وسيع جغرافيايى و جمعيت فراوان در اين زمينه بر كانون رى پيشى گرفته است.

3. بررسى تاريخى و جغرافيايى محدثان بزرگ شيعه و سنى نيز بيانگر همين مدعاست. شيخ طايفه دو كتاب از چهار كتاب اصلى علم حديث شيعه را به نگارش درآورده است. در مورد كانون رى بايد گفت كه به دليل تمركز شيعيان در مركز ايران، به ويژه قم و كاشان در قرون ابتدايى، بزرگان ايرانى حديث بيش از كانون علمى رى به شهر شيعه‏نشين قم وابسته بوده‏اند؛ جايى كه هم‏اكنون نيز مركز فقه و علوم قرآنى است.

4. در حديث اهل تسنن نيز صحاح‏السته، به دو كانون علمى خراسان و رى وابسته‏اند. در اين ميان خراسان بزرگ، به ويژه نيشابور، به عنوان اصلى‏ترين بخش كانون علمى خراسان در اين دوره با معرفى پنج محدث از شش محدث بزرگ اهل‏سنت بر رى پيشى دارد.

··· منابع

ـ ابن‏الجلجل، طبقات الاطباء و الحكماء، قاهره، بى‏نا، 1955م.

ـ ابن‏خلكان، محمدبن ابى‏بكر، وفيات‏الاعيان، قاهره، بى‏نا، 1367ق.

ـ ابن‏ماجه قزوينى، ابوعبداللّه محمدبن يزيد، سنن ابن‏ماجه، بيروت، دارالفكر، 1958م.

ـ ابن نديم، الفهرست، تحقيق رضا تجدد، بيروت، دارالاضواء، 1403ق.

ـ بخارى، محمدبن اسماعيل، صحيح بخارى، ترجمه عبدالعلى نوراحرارى، تهران انتشارات شيخ‏الاسلام احمد جام، 1387.

ـ ترمذى، محمدبن عيسى، جامع ترمذى، ترجمه عبدالحميد بزرگ‏زاده، تهران، انتشارات شيخ‏الاسلام احمد جام، 1384.

ـ جعفرى، سيد محمدحسين، تشيع در مسير تاريخ، چ هفدهم، تهران، فرهنگ اسلامى، 1389.

ـ جمعى از نويسندگان، تاريخ تشيع، قم، حوزه و دانشگاه، 1389.

ـ حاكم نيشابورى، ابوعبداللّه، المستدرك على الصحيحين، بغداد، دارالكتب، 1975م.

ـ حسينى، ابوبكربن هدايت‏اللّه، طبقات شافعى، بغداد، مكتب‏العربية، 1356ق.

ـ دارمى، عبداللّه، سنن دارمى، بيروت، دارالكتاب العربى، 1407ق.

ـ سيوطى، جلال‏الدين، طبقات المفسرين، قاهره، بى‏نا، 1975م.

ـ شيرازى، ابواسحاق، طبقات الفقهاء، قاهره، بى‏نا، 1372ق.

ـ صدر، سيدحسن، تأسيس‏الشيعه، بغداد، دارالكتب، 1354ق.

ـ صدوق، محمدبن على، من لايحضره‏الفقيه، تصحيح محمد آخوندى و سيدحسن موسوى خراسانى، تهران، دارالكتاب الاسلاميه، 1387.

ـ ـــــ ، توحيد، تهران، دارالكتب‏الاسلاميه، 1387ق.

ـ فراى، ريچارد، تاريخ ايران از فروپاشى دولت ساسانيان تا آمدن سلجوقيان براساس پژوهش‏هاى دانشگاه كمبريج، ترجمه حسن انوشه، چ ششم، تهران، اميركبير، 1385.

ـ قشيرى نيشابورى، مسلم‏بن حجاج، صحيح مسلم، ترجمه عبدالقادر ترشايى، تهران، حرمين، 1389.

ـ كبرازاده، طاش، طبقات الفقهاء، موصل، بى‏نا، 1961م.

ـ كلينى، اصول كافى، بى‏تا، تهران، 1349.

ـ مسعودى، على‏بن حسين، مروج‏الذهب و معادن‏الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1356.

ـ مهرآبادى، ميترا، خاندان‏هاى حكومت‏گر ايران باستان، تهران، فتحى، 1372.

ـ يادنامه شيخ‏الطايفه، مشهد، دانشگاه مشهد، 1348.

- Corbin, H, En Islam Iranien, Paris, Gillmard, 1971.

- Donaldson, D. M., The Shiite Religion: A History of Islam in Persia and Iraq, London, Luzac, 1977.

- Wickens, G. M., Religion: The Legacy In Iran, Oxford, Oxford Press, 1953.

\* دانشجوى دكترى تخصصى تاريخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامى واحد علوم و تحقيقات تهران. Anubis3125@yahoo.com دريافت: 10/8/89 ـ پذيرش: 29/2/90.

\*\* استاديار گروه تاريخ دانشگاه شهيد چمران اهواز. m\_z\_khodaey@yahoo.com

1ـ ريچارد فراى، تاريخ ايران از فروپاشى دولت ساسانيان تا آمدن سلجوقيان براساس پژوهش‏هاى دانشگاه كمبريج، ترجمه حسن انوشه، ج 4، ص 60.

2ـ همان، ص 387.

3ـ همان، ص 404.

4ـ همان.

5ـ على‏بن حسين مسعودى، مروج‏الذهب و معادن‏الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاينده، ص 663.

6ـ سيد محمدحسين جعفرى، تشيّع در مسير تاريخ، ص 71.

7ـ همان، ص 404.

8ـ سيدحسن صدر، تأسيس‏الشيعه، ص 45.

9ـ جلال‏الدين سيوطى، طبقات المفسرين، ص 23.

10ـ سيدحسن صدر، همان، ص 67.

11ـ ابن الجلجل، طبقات‏الاطباء و الحكماء، ص 120.

12ـ همان.

13ـ ريچارد فراى، همان، ص 404.

14ـ ابن خلكان، وفيات الاعيان، ص 230.

15ـ جلال‏الدين سيوطى، همان، ص 109.

16ـ همان، ص 229.

17ـ ابن نديم، الفهرست، ص 390.

18ـ ميترا مهرآبادى، خاندان‏هاى حكومت‏گرا ايران باستان، ص 133.

19ـ جلال‏الدين سيوطى، همان، ص 4.

20ـ ابن نديم، همان، ص 254.

21ـ همان.

22ـ ابن نديم، همان، ص 160.

23ـ جمعى از نويسندگان، تاريخ تشيّع، ص 326.

24ـ سيدحسن صدر، همان، ص 30.

25ـ ريچارد فراى، همان، ص 405.

26ـ ابوبكربن هدايت‏اللّه حسينى، طبقات شافعى، ص 29.

27ـ ميترا مهرآبادى، همان، ص 133.

28ـ ابوبكربن هدايت‏اللّه حسينى، همان، ص 60.

29ـ ابن خلكان، همان، ج 4، ص 341.

301. H. Corbin, En Islam Iranien, p. 298.

311. Ibid, p. 299.

322. Ibid.

33ـ ريچارد فراى، همان، ص 405.

34ـ ابن خلكان، همان، ج 3، ص 226ـ227.

35ـ ريچارد فراى، همان، ص 405.

36ـ ابواسحاق شيرازى، طبقات الفقهاء، ص 89.

37ـ جلال‏الدين سيوطى، همان، ص 200.

38ـ ابن نديم، همان، ص 309.

39. D. M. Donaldson, The Shiite Religion: A History of Islam in Persia and Iraq, P. 209.

40. Ibid.

41ـ يادنامه شيخ‏الطايفه، ص 33.

42. D. M. Donaldson, op.cit, p. 130.

43. D. M. Donaldson, The Shiite Religion: A History of Islam in Persia and Iraq, P. 209.

44ـ يادنامه شيخ‏الطايفه، ص 37.

45. G. M. Wickens, Religion: The Legacy In Iran, p. 148.

46ـ جلال‏الدين سيوطى، همان، ص 10.

47ـ همان.

48ـ همان، ص 13.

49. G. M. Wickens, op.cit, p. 153.

50ـ جلال‏الدين سيوطى، همان، ص 15.

51. G. M. Wickens, op.cit, p. 166.

52. Ibid, p. 200.

53ـ ابوبكربن هدايت‏اللّه حسينى، همان، ص 98.

54ـ طاش كبرازاده، طبقات الفقهاء، ص 178.

55ـ ريچارد فراى، همان، ص 409.

56ـ ر.ك: محمدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، مقدمه.

57ـ ابن خلكان، همان، ج 4، ص 200.

58ـ ريچارد فراى، همان، ص 407ـ408.

59ـ همان، ص 408.

60ـ جلال‏الدين سيوطى، همان، ص 300.

61ـ محمدبن اسماعيل بخارى، صحيح بخارى، ترجمه عبدالعلى نوراحرارى، ص 3.

62ـ مسلم ترمذى، صحيح مسلم، ترجمه عبدالقادر ترشايى، ص 1.

63ـ محمد ترمذى، جامع ترمذى، ترجمه عبدالحميد بزرگ‏زاده، ص 1.

64ـ ر.ك: سيدحسن صدر، همان، ص 140.

65ـ ابن‏ماجه قزوينى، سنن ابن‏ماجه، ص 2.

66ـ عبداللّه دارمى، سنن دارمى، ص 6.

67ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ص 28.

68ـ ريچارد فراى، همان، ص 408.

69ـ همان.

70ـ ابوعبداللّه حاكم نيشابورى، المستدرك على الصحيحين، ص 3.

71ـ سيدحسن صدر، همان، ص 40.

72ـ ميترا مهرآبادى، همان، ص 133.

73ـ سيدحسن صدر، همان، ص 280.

74ـ محمدبن على صدوق، توحيد، ص 90.

75ـ سيد محمدحسين جعفرى، همان، ص 108.

76ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ص 2.

77ـ همان، ص 3.

78ـ همان.

79ـ محمدبن على صدوق، من لايحضره‏الفقيه، تصحيح محمد آخوندى و سيدحسين موسوى خراسانى، ص 9.

80ـ يادنامه شيخ‏الطايفه، ص 10.